

اقتصادیشان به امپریالیسم و ضعف سیاسی میباشد *
بنابراین در تحلیل نهائی انجام این تکالیف والیفه
طبقه کارگر و دهقانان تغییر برهبری یک حزب کمونیست

انقلابی است که قادر خواهید بود در یک پروسه انقلاب
مداوم در جهت بنای سوسیالیسم پیش روید * تجربیات
کرد خود شما هدند به صحت این تجزیه و تحلیل * ■

انقلاب عرب و مسأله فلسطین



بیش از یکسال از جنگ اکبر بین ارتشهای
اسرائیل - مصر و سوریه میگذرد * وقوع جنگ یکبار دیگر
اهمیت تضاد بین صهیونیزم و دنیای عرب و مسأله
فلسطین را علیرغم قصد گردانندگان جنگ در مرکز توجه
عموم قرار داد *

آغاز جنگ از طرف رژیم های انور السادات
و حافظ الاسد در واقع یک قدم جنگی محدود در دنباله
مذاکراتو مانورهای دیپلماتیک برای "حل" بین بیست
بین اسرائیل و مصر و سوریه بود * این دول میخواهند
که در این مذاکرات و معاملات در موقعیت بهتری باشند
هدف آنها از این جنگ چند جنبه داشت، از یک طرف
لازم بود که بالا گرفتن مبارزات طبقاتی در داخل این
کشورها در سالهای اخیر علی الخصوص در مصر (از قبیل
انتصاباتو تظاهرات دانشجویان مصری ۱۹۷۲ و ۱۹۷۳
در قاهره * و اسکندریه با انتصابات کارگران در مرکز نساجی
حلوان، افزایش فعالیت های اتحادیه های کارگری) آغاز
انتقاد رادیکال در بین قشر های پیشروی این جنبش
ها از سیاست و ایدئولوژی ناصریسم (براه بی خطری
همراه شود * از طرف دیگر در چنین زمینه آغاز ظیان
سیاسی واجتماعی، زد و بند آشکار و آراسته "حل"
مسألت آمیز مسأله بین اعراب و اسرائیل و مسأله فلسطینی
فلسطینیها امکان نداشت * دول عربی مجبور بودند که
ظاهری از "وطن پرستی" و "ضد صهیونیزم" حفظ کنند

نقاشی: کمال بولاظه

که بتوانند خشم و ناراضی توده های عرب را برای دیگری بیدارند *

علاوه بر این دولت عربی از هیچ راه دیگری موفق به وادار کردن دولت آمریکا در خنثی سازی سیاستش نسبت به اسرائیل نشد * بودند * آنها میخواهند که آمریکا با فشار بر اسرائیل ویرا مجبور به مذاکره با دولت عربی و فیصله مسائل ناشی از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ و "حل" مسأله فلسطینیها بکند * رژیم سادات در عرض سالهای اخیر از بذل هیچگونه کوششی در این زمینه کجانی نکرد * بوده از جمله اخراج شخصین نظامی شوروی از مصر در تابستان ۱۹۷۲ در چنین شرایطی تنها یکراه ماند * بوده اقدام مجدد نظامی که زمینه را برای دخالت مستقیم آمریکا در فیصله دادن این بخرنج باز کند * از نظر آمریکا نیز این فرصت خوبی بود برای نفوذ جدید سرطامه آمریکا در اقتصاد این ناحیه (خصوصاً مصر) و در نتیجه افزایش نفوذ سیاسی آن و از بین بردن باقیمانده های نفوذ سیاسی شوروی، دولت آمریکا از مدتها پیش منتظر چنین فرصت سیاسی برای آغاز بسط حاکم اقتصادی خود در مصر بود *

برای درک وقایع سیاسی یکسال اخیر، علمی مخصوصاً اهمیت عکس العمل جنبش مقاومت فلسطین در مقابل این اوضاع سیاسی جدید و بحث حادی که در این جنبش بر سر مسأله "برقراری دولت فلسطینی" در ساحل غربی رودخانه اردن و شرکت در مذاکرات "صلح" ژنو در گرفته، لازمست نگاهی به تجربه تاریخی ناصریم و تکوین سیاسی آن بچندازیم *

برقراری دولت صهیونیست اسرائیل سال ۱۹۴۸ پس از اخراج فلسطینیها از سرزمین خود و عجز کامل دولت هاشمی و لاروق در مقابل با این تثبیت سیاسی صهیونیزم در خاورمیانه، در واقع آغاز ختم دوره ای در زندگی سیاسی دنیای عرب بود که مهمترین صفت مشخص آن دوره هژمونی سیاسی دولت های دست نشاندۀ امپریالیزم (عبداله در اردن، ملک فیصل در عراق، لاروق در مصر ...) و همگرایی آشکار این دولت با صهیونیزم و امپریالیزم و ناتوانی و عجز کامل آنها در حل کلیه مسائل حاد اقتصادی و اجتماعی توده های عرب بود * ورشکستگی آشکار این رژیم ها راه را برای روی کار آمدن رژیم های بنیادریخت نوح ناصر (۱۹۵۲) و قاسم (۱۹۵۸ در عراق) باز کرد * علی الخصوص که * موضع احزاب کمونیست عرب بر سر مسأله فلسطین (برسبیت شناختن دولت اسرائیل تحت عنوان پشتیبانی

از حق خود مختاری و جنبش ملی یهودیان بدنباله - روی سیاست استالین در این زمینه) در چشم توده های عرب بگلی آنان را از اعتبار سیاسی انداخت *

رژیم بنیادریختی ناصر با استفاده از رقابت های بین دولت امپریالیستی (بین آمریکا و انگلیس از ۱۹۵۲ تا ۱۹۵۶) و استفاده از بازبهای جنگ سرد (روی آوردن به شوروی و دولت اروپای شرقی پس از اینکه آمریکا از دادن اسلحه و کمک مالی برای ساختن سد اسوان خود داری کرد) توانست استقلال نسبی محدودی از امپریالیزم پیدا کند * سیاست داخلی ناصر (و تا حدودی قاسم در عراق) کوشش در پیشرفت اقتصادی از طریق مجبور کردن ملاکین به سرطامه گذاری در رشته های صنعتی و مداخله مستقیم دولت در این پروسه بود * بعلت ضعف تاریخی بیوزواری مصر و بستگی آن با ملاکین و عدم اعتماد سیاسی سرطامه داران به صرفه اقتصادی آغاز پروژه های صنعتی، دخالت مستقیم دولت برای دوره طولانی بخظور تسریع انگکشاف گاپیتالستی اقتصاد مصر اجتناب ناپذیر و حیاتی بود * سرطامه داران خود بقتضای حاضر به ریسک های اولیه نبودند، بدین حظور لازم بود که قدرت سیاسی ملاکین شکسته شده، قدرت مالی آنها به پروژه های صنعتی سوق داده شود * هدف اساسی برنامه اصلاحات ارضی همین بود، اگرچه ناصر بهد فاول تا حدود زیادی نایل آمده، اما سرطامه داران از سرطامه گذاری در رشته های تولیدی خود داری کردند و ترجیح میدادن که سرطامه خود را در رشته هایی که بازده فوری ندارد نظیر وارد کردن محصولات لوکس و یا در کارهای ساختمان و خرید و فروش زمین و نظیر آن بگذارند * این سوسختی و محافظه کاری سرطامه داران باعث شد که رژیم مصر بانکها، تجارت و بعضی از صنایع را دولتی بکند تا بتواند با این قسمت از اقتصاد مصر نفس تازه ای بداند * هدف خاص از این اقدامات نه برقراری اقتصاد برنامه ای بنفع توده ها، بلکه سروساطن بخشیدن به وضع صنایع و تسریع پروسه سرطامه داری در مصر بود و در ضمن کمک به اقدام قشر بالای خرده بیوزواری مصر که بخاطر موقعیت مهمش در ارتش قدرت دولتی را بدست گرفته بود در بیوزواری مصر بازگرداندن این بانکها و صنایع به صاحبان اصلی آن (و صاحبان جدید) در اواخر سالهای ۶۰ و اوایل سالهای ۷۰ و باز کردن تط و کمال اقتصاد مصر به سرطامه آمریکا در یکسال اخیر بدنباله این سیاست ناصریم است *

این سیاستهای داخلی و خارجی ویمهای تازه عرب دو نتیجه مهم از نظر تکون جنبش توده‌ای عرب داشت. اول اینکه جنبش فلسطینیها بصورت یک جنبش ملی خزوی شد. تا قبل از اوج این ویمها و صهیونیت آنها در بین توده‌های عرب یعنی در زمان حکامی نظیر ملک فاروق و ملک فیصل هاشمی در چشم توده‌های عرب البقیه حاکم خود آنها امپریالیست‌های انگلیزی و غاصبین صهیونیت همه بهم پیوسته و یکی بودند. مقاومت فلسطینی‌ها در مقابل اخراج دسته جمعی آنها از فلسطین و تجاوزات بی دریغ و پایان نا پذیر صهیونیزم جزئی ناگسستی از مبارزات توده‌های مردم عراق و مصر اردن بر علیه ویم‌های سلطنتی دست نشاندۀ امپریالیزم انگلیس بود. با کسب اختیارات سیاسی و استقلال نسبی از امپریالیزم انگلیس همراه با بهبود نسبی وضع زندگی (در اثر اصلاحات اجتماعی داخلی) دیگر در چشم توده‌ها همانصروفاسم مترادف با صهیونیزم بوده، بلکه برعکس سبیل مبارزه بر علیه امپریالیزم و صهیونیزم و سبیل پیشرفت و بهبود وضع زندگی آنان

شده بودند. پایه مادی همزویی ناصر سوسیالیسم عرب بر توده‌های عرب از آن تاریخ بنامد، و تا حد زیادی حتی تا امروز همین دست آورده‌های ملموس اگر چه محدود بود. دومین نتیجه این وقایع این بود که توده‌های عرب و بخصوص فلسطینی‌ها از شرکت کنندگان فعال در مبارزات علیه صهیونیزم برای مدتی طولانی قریب پانزده سال میل به تماشاگرانی شدند که همه اعتقاد سیاسی خود را در توانائی ناصر در مبارزه بر علیه اسرائیل گذاشته چشم به اعجاز وی دوختند. پیروزی سیاسی ناصر در جنگ سوتز ۱۹۵۶ طیفی شکست نظامی وی این امیدها را محکم تر کرد. تظاهراتی که در سراسر دنیای عرب به پشتیبانی از ناصر رخ داد نموداری از این اعتقاد و چشم به ناچی بزرگ دوختن بود. ناصر بدت مدیدی توانست از این پایه توده‌ای در محکم کردن موقعیت سیاسی خود در مقابل امپریالیستها و اسرائیل کمال استفاده را بکشد.

تزلزل در این اعتقاد مطلق از اواسط سالهای ۶۰ شروع شد. از یکطرف محدودیت رفهمای ناصر در داخل مصر بتدریج آشکار میشد. از طرف دیگر اچده فلسطینیها به ناچی بزرگ که اسرائیل را خرد خواهد کرد بتدریج تبدیل به یا مروید بینی می‌گشت.

از این تاریخ فلسطینی‌ها شروع به شکل مستقل از ویمهای عرب کردند. شکست ارتش‌های عرب در جنگ

ژوئن ۱۹۶۷ ضربه قطعی به همزویی ناصر هم بر توده‌های عرب علی‌الخصوص فلسطینی‌ها زده‌حالا دیگر روشکستگی این ویم‌ها در مقابل با اسرائیل واضح شد. بود. از این تاریخ جنبش فلسطین در عرض مدت بسیار کوتاهی تبدیل بیک جنبش توده‌ای مسلح مستقل از ویمهای عرب شد که توانست در عمل شروع به ضربه زدن به اسرائیل کند و عامل قاطعی

در تعیین جریانات سیاسی خاورمیانه شود. سازمانهای مهم این جنبش الفتح و جبهه خلقی، جبهه دموکراتیک خلقی، در عرض یکی دو سال از سازمانهای کوچک تبدیل بسازمانهای بزرگ توده‌ای شدند. آنچه باعث این رشد سریع این سازمانها شد درست همین بود که در عمل اکثریت توده‌های فلسطینی برای مبارزه بر علیه دولت اسرائیل اراده میدادند. در عمل نشان میدادند که میتوان با اسرائیل جنگید. این توده‌ها که اکثراً سالیان سال در بدترین شرایط در اردوهای پناهندگان زندگی کرده بودند. فی الواقع هیچ چیز که از دست بدهند نداشتند. درست باین سبب بود که حتی با چنان هدف "ماکسیالیستی" یعنی شکست دولت اسرائیل و بازگشت به فلسطین و سازمانهای فلسطین موفق به بسیج مسلحانه توده‌های عظیم پناهندگان شدند. این ماهیت پایه توده‌ای جنبش در همین حال محدودیت یعنی هم برای جنبش ایجاد میکرد. این فشار از مردم عرب نه تنها در اقتصاد کشورهای عربی نفتر مهمی نداشت بلکه از اقتصاد دولت اسرائیل که قصد از بین بردن آنرا داشت کاملاً خارج بود.

این موضوع البته نتیجه سیاست صهیونیزم در فلسطین بود. برخلاف سایر جنبشهای استعماری که با تسلط به جمعیت محلی به استعمار آنها در اقتصاد استعماری میپردازند، صهیونیزم به اخراج جمعیت محلی و جانشین کردن آنها با کارگران یهودی بختور از نسو ساختن ملت یهودی پرداخت.

رهبری غالب جنبش فلسطین بعزت خنسا طبقاتی و ایده ملی و ملی تازی تازی است. بویژه از آنجا که در مقابل این محدودیت یعنی سر تسلیم فرود آورد. در واقع الفتح از نظر سیاسی با جنبشها سوسیالیست عرب قطع رابطه نکرده، فقط از نظر نظامی یهودی بود.

در نظر این رهبری ملت‌ناتوانی و میمهای عرب در مقابله با اسرائیل به اهمیت طبقاتی و وحشت طبقاتی آن از بسیج توده های عرب بر علیه اسرائیل که تنها راه شکست صهیونیزم است (بلکه ملت این عجز تکلیف غلط نظامی بوده بنا بر این تئوری ارتشهای معمولی قادر بر درهم شکستن نیروی عظیم نظامی اسرائیل نیستند، این نیروی نظامی فقط با برپا ساختن یک ارتش خلقی و جنگ طولانی شکسته خواهد شد. هدف سیاسی الفتح همان برنامه ناسیونالیستی یعنی ایجاد دولتی در فلسطین و نظیر دولت ناصر در مصر بود.

البته در اینکه برای درهم شکستن قدرت دولتی (نه تنها قدرت اسرائیل بلکه ارتشهای هر دولتی) بسیج مسلح توده ها لازم است شکی نیست. در واقع این درست‌مفخرین جنبه مثبت جنبش‌هاست فلسطین بوده در عمل نشان داد که میتوان بر اسرائیل با همه عظمت نظامی شریه وارد کرد. اما این جنبه مثبت بر اثر عدم قطع سیاسی رهبری غالب جنبش از محدودیت‌های ناسیونالیستی تبدیل بنقطه ضعف آن شد. این برنامه ناسیونالیستی در عمل نه تنها انرژی فلسطینی‌ها را از بقیه توده های عرب نشکست و موفق به تلفیق مبارزات آنها نشد بلکه برعکس این انرژی را تشدید کرد. سیاست‌های نظیر عدم دخالت در امور داخلی و میم‌های عرب و ناتوانی رهبری جنبش در بسیج سایر اقشار فلسطینی (جز پناهندگان) و کارگران و دهقانان کشورهایی که پایگاه جنبش فلسطین بودند (اردن و سوریه و لبنان) از طریق طرح کردن خواست‌های این طبقات و تلفیق مبارزات آنها با جنبش فلسطین، راه را برای حمله ملک حسین به جنبش و درهم کوباندن آن در سپتامبر ۱۹۷۰ باز کرد.

فقط پیماز این شکست جنبش فلسطین (شکست‌ها) فزونی بعد در تابستان ۱۹۷۱) بود که راه برای بازی‌های دیپلماتیک و میم‌های عرب با اسرائیل کاملا باز شد. تجربه تاریخی اوج و شکست جنبش مقاومت فلسطین، باردیگر چند مساله مهم را در رابطه با دنیا میزبانی انقلاب عرب و مساله فلسطین طرح میکند.

۱- مساله ملی مردم فلسطین و بطور کلی مساله مبارزه بر علیه صهیونیزم همچنان یکی از مسائل حل نشده مانده آگاهی ضد صهیونیستی یکی از بهترین عناصر آگاهی انقلابی توده‌های در دنیای عرب می باشد. بسیج بر محور مبارزه پیگیر بر علیه صهیونیزم نقش اساسی در پروسه انقلاب عرب بازی میکند.

۲- مساله فلسطین و مبارزه بر علیه صهیونیزم فقط یک مساله فلسطینی نیست، صهیونیزم جنبشی است ارتجاعی بر علیه تمامی انقلاب‌عرب در هر کجا و هر جا که خود را نشان دهد و دولت اسرائیل آماده است که در هر زمان که لازم باشد حتی به کمک دول عربی که قوام حکومتشان بخطر افتاده بشتابد و مستقیماً بر سرکوبی انقلاب بپردازد (مثلاً در سپتامبر ۱۹۷۰ اسرائیل آماده بود که اگر ملک حسین خود نتواند بقشای جنبش فلسطین را در جنگ داخلی شکست دهد مستقیماً دخالت کند.)

مساله فلسطین هم بصورت یک مساله فلسطینی، در محدوده فلسطین و بقشای بدست فلسطینیها امکان ندارد. حل این مساله میباید جزئی ناگسستی در پروسه انقلاب عرب باشد. البته این بمعنی آن نیست که تنها جنبش "سراسری" در تمام کشورهای عربی برپا نشده، فلسطینیها باید دست روی دست بگذارند و منتظر نشینند درست برعکس جنبش مقاومت فلسطین خود در آغاز پروسه انقلابی و احیاء جنبش توده های عرب نقش پیشاهنگی بازی کرد. هتھی مساله بر سر چشم انداز استراتژیک حل مساله است. واضحست که باحتیال قوی، در اثر جریان‌ات ناموزون سیاسی و اقتصادی در دنیای عرب، موقعیتهای انقلابی و یا پیش‌انقلابی در نقاط مختلف، همزمان شروع نخواهد شد. ولی در هر زمان و هر کجا که چنین وضعی رخ دهد، مبارزه در آن حلقه می‌بایست با هدف بسط جنبش انقلابی در سایر نقاط دنیای عرب و درگیر کردن وسیعتر توده های عرب با یک جهت و استراتژی واحد پیش‌رود. فقط از این راهست که جنبش انقلابی خواهد توانست بهترین وجهی در مقابل حملات دول عربی، اسرائیل و امپریالیزم از خود دفاع کند. علاوه بر این یکی از بهترین مسائل دموکراتیک حل نشده وحدت دنیای عرب می باشد، که خود این هدف می‌باید جزئی از برنامه انقلابی جنبش گردد.

۳- تنها دولتهای دست‌نشانده امپریالیزم، دول هاشمی، فاروقی، ...، بلکه میم‌های بنا پارتی ناصر و قاسم و بعضی‌ها هم عجز تاریخی خود را در مبارزه با صهیونیزم، در ایجاد وحدت ملی عرب، و در حل اساسی سایر مسائل حاد اجتماعی و اقتصادی توده های عرب با ثبات رسانیده اند. اگرچه مبارزه برای حل مسائل دموکراتیک، از جمله مساله ملی، هنوز در دستور کار هر جنبش انقلابی است، ولی این مبارزه زیر لوای ناسیونالیزم عرب امکان ندارد. امروزه این ناسیونالیزم ایدئولوژی طبقات حاکم عرب است که جلوی پیدایش آگاهی طبقاتی

توده ها را گرفته ، حشاه ظلم و هتر آنها را از نظرشان مخفی نگه میدارد و خشم توده ها را از دشمن واقعی آنها حشرف میکند . لازمست بین مبارزه توده ای مردم عرب و ایدئولوژی غالب در این مبارزه ، که تا بحال عمدتاً ناسیونالیزم عرب بشکلهای مختلف آن بوده ، فرق قائل شد . این مبارزات بر علیه امپریالیزم و صهیونیزم و برای وحدت ملی و پیشرفت اقتصادی مبارزاتی است حترقی و انقلابی . اما ایدئولوژی ناسیونالیزم عرب ، دیگر نمیتواند نقش تاریخی حترقی در هدایت این مبارزات بازی کند . فقط یک جنبش آگاه طبقاتی و پیروزی آن خواهد توانست به حل کامل این مسائل بپردازد .

۱- در این تجربه تاریخی جنبش فلسطین یکبار دیگر ورشکستگی سیاسی تئوری و عمل جدا کردن جنبش ملی و طبقاتی از هم باثبات رسید . چه تئوریهای الفتح که گلبه فلسطینیها را با اتحاد در راه هدف مشترک برقرار کرد و دولت دموکراتیک در فلسطین میخواند و ادعا میکرد که در این راه خصوصت های طبقاتی را قیلاً باید کار گذاشت و

چه تئوریهای جناح چپ جنبش فلسطین که تضاد با اسرائیل را * تضاد اصلی * خوانده ، مبارزه با دول عربی را * تضاد فرعی * لقب داده ، مرحله دورتری محمول میکرد در عمل بشکست جنبش ملی یعنی بقانونی در حل همان * تضاد اصلی * هجر شد و بار دیگر ، صحت تئوری انقلاب مداوم را ثابت نمود .

۲- علاوه بر مساله ملی فلسطینیها و مبارزه علیه صهیونیزم و مبارزه در راه وحدت ملی عرب ، مسائل دموکراتیک دیگری نیز باقی مانده ، نظیر حل اساسی مساله ارض ، مساله طیبتهای ستمزده در دنیای عرب (سودانیهای جنوب کردها ، ۱۰۰۰) حل گلبه این مسائل فقط با ادغام این مبارزات با مبارزه طبقاتی یعنی فقط بصورت یک جنبش آگاه طبقاتی ، بحظور در هم شکستن قدرت دول عربی و اسرائیل و جانشین کردن آن با دولت کزگری ، یعنی با پیروزی انقلاب سوسیالیستی در دنیای عرب ، امکان پذیر خواهد بود . ■

رابعه

کنفدراسیون :

عملکرد سالهای اخیر

کنگره هایدلبرگ شرکت کرده بودند اعلام نمودند و بدین ترتیب کنفدراسیون دانشجویان ایرانی بوجود آمد که به کنفدراسیون اروپائی معروف است . در سال بعد یعنی در ژانویه ۱۹۶۲ کنگره پاریس تشکیل شد و برای اولین بار هیئت نمایندگی سازمان دانشجویان ایرانی در امریکا شرکت نمود و پشتیبانی و حمایت خود را از کنفدراسیون اعلام داشت . نمایندگان دانشجویان دانشگاه تهران با وجود علاقه زیاد ولی بعزت فشار پلیس حاکم بر ایران موفق نشدند نماینده ای بکنگره اعزام دارند ولی پیاهی بکنگره ارسال داشتند . پیوستن سازمان دانشجویان ایرانی (اتحادیه ملی) بوجود آمد و از آتسال بعد هفتمه ساله کنگره های کنفدراسیون در اروپا برگزار شده است . (۱ ، ص ۲۹)

تنها نیروهای متشکل سیاسی که در جریان ساختن کنفدراسیون نقش بنده ای بازی کردند ، حزب توده

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و خلفان شدیدی که بدنیال آن بر اتعسفر سیاسی ایران حاکم شد ، عده زیادی از مبارزین دستگیر و زندانهای رژیم فرستاد شدند و عده ای هم مجبور به ترک کشور و ادامه مبارزه در خارج گشتند . این عده و گروههایی از محصلین ایرانی طبق اروپا و امریکا کنفدراسیون را پایه ریزی کردند . در سال ۱۹۶۰ کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در آلمان فدرال و برلن غربی - کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در انگلستان و اتحادیه دانشجویان ایرانی فرانسه گرد هم جمع شدند تا مقدمات پیوستن سایر واحد های دانشجویی در نقاط مختلف جهان را فراهم آورند . این کنگره در شهر هایدلبرگ آلمان برگزار شد و سیس به کنگره هایدلبرگ معروف گردید . در ژانویه ۱۹۶۱ کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اطرش و انجمن دانشجویان ایرانی در سوئیس همبستگی خود را با سایر کنفدراسیونها که در